

شاهباز سدره نشین

(شرحی بر بیت اول قصیده عینیّه ابن سینا)

علی اکبر قاسمی گل افشانی

دبیر آموزش و پرورش

سوادکوه مازندران

چکیده

شیخ رئیس ابوعلی سینا را در ادب عرفانی قصیده ای است عربی که به «قصیده عینیّه» معروف و مشهور است:

هَبَطْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءَ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ ...

در بیت اول این قصیده روح انسان به کیوتری مانند شده که از عالم بالا به عالم تن فرود آمده است. به اعتقاد استاد بدیع الزمان فروزانفر در شرح مثنوی شریف «تمثیل روح به مرغ در اشعار پارسی بعد از ابوعلی سینا و انتشار قصیده عینیّه او ... راه یافته است.»

نگارنده در این جستار، به سراغ تعدادی از معروف ترین اشعار فارسی رفته و به نمونه هایی از تشبیه روح به مرغ دست یافته است. سیمرغ جان، شاهباز لامکانی، طایر جان، طایر قدسی، مرغ جان و... نمونه هایی هستند که در کلام شاعران عارف ما نظیر: عطار، مولوی، حافظ و ... دیده می شود.

که در این دامگه حادثه چون افتادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

واژه های کلیدی: ابن سینا، قصیده عینیّه، روح، مرغ.

مقدمه:

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

(خطیب رهبر ، ۱۳۸۱: ۴۶۴)

پرندگان از دیرباز در افسانه ها و اسطوره های ملل مختلف ، اسطوره های ایرانی ، داستان های مذهبی و داستان های رمزی و عرفانی نقش بسزایی داشته اند.

شیخ رئیس ابو علی سینا (۴۲۸-۳۷۰ ه.ق) را در ادب عرفانی قصیده ای است عربی که به «قصیده ی عینیه» معروف و مشهور است:

هَبَطَتْ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ
ورقاءً ذاتُ تَعَزُّزٍ وَ تَمَنُّعٍ ...

در بیت اول این قصیده «روح انسان» به «کبوتری» مانند شده که از عالم بالا به عالم تن فرود آمده است. به اعتقاد استاد بدیع الزمان فروزانفر در شرح مثنوی شریف «تمثیل روح به مرغ در اشعار پارسی بعد از ابوعلی سینا و انتشار «قصیده ی عینیه ی» او ... راه یافته است.» (فروزانفر ، ۱۳۷۵: ۵۹۳)

ما در این گفتار مختصر سعی داریم نمونه هایی را از متون نظم و نثر فارسی به تماشا بنشینیم تا که قبول افتد چه در نظر آید.

شیخ شهاب الدین سهروردی (۵۸۷-۵۴۹) در رساله ی «عقل سرخ» می فرماید: «... در ابتدای حالت چون مصور به حقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید و در آن ولایت که من بودم دیگر بازان بودند، ما با یکدیگر سخن گفتیم و شنیدیم و سخن یکدیگر فهم می کردیم... روزی صیادان قضا و قدر دام تقدیر بازگسترانیدند...» (سهروردی ، ۱۳۷۸: ۱)

مقصود از «باز» در کلام سهروردی همان جان و روح آدمی است و مقصود از «اسارت» وارد شدن روح در جسم خاکی است.

سهروردی در رساله ی دیگر خود یعنی فی حاله الطفولیه جان را به مرغ مانند کرده است:

« ... جان قصد بالا کند همچو مرغی که خواهد خود را از قفس به در اندازد. قفس تن مانع آید ، مرغ جان قوت کند و قفس تن را از جای برانگیزاند. اگر مرغ را قوت عظیم بود ، پس قفس بشکند و برود ... »
(سهروردی ، ۱۳۷۴: ۲۴)

عطار نیشابوری در قصیده ای « الرحیل » می زند و خطاب « ارجعی » را به گوش جان می رساند و می گوید:

وقت کوچ است الرحیل ای دل ازین جای خراب

تا ز حضرت سوی جانت ارجعی آید خطاب
بال و پر ده مرغ جان را تا میان این قفس
بر دلت پیدا شود در یک نفس صد فتح باب
(منصور، ۱۳۷۶: ۷۷)

در مطلع قصیده ای دیگر می فرماید:
ای مرغ روح بر پر از این دام پر بلا
پرواز کن به ذروه ی ایوان کبریا
(همان : ۶۵)

در الهی نامه اعتراض بر لب می آورد که :
چو تن شد مرغ جان را دامگاهی
چرا زین دام کرد آرامگاهی؟
(شفیعی کدکنی ، ۱۳۸۷: ۳۲۳)

در مصیبت نامه ، جان را مرغ خاص حضرت حق می داند و می گوید:
هم دلت را اصبعین قدرت است
جان پاکت مرغ خاص حضرت است
(شفیعی کدکنی ، ۱۳۸۶: ۳۵۴)

مولوی در دفتر اول مثنوی در قصه ی عمر و رسول قیصر، قرار گرفتن مرغ جان را در قفس تن بر اساس
فسون خواندن حق می داند و می گوید:
مرد گفتش که ای امیر المومنین
جان ز بالا چون در آمد در زمین

مرغ بی اندازه چون شد در قفص
گفت ، حق بر جان فسون خواند و قصص
(فروزانفر ، ۱۳۷۵: ۵۴۱)

مولانا در کلیات شمس نیز بارها روح را به پرنده مانند می کند و طبع حساس او از این فرقت و جدایی ملول می شود و به پرانی آن از قفس تن می اندیشد:

خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان
کی کند اینجا مقام؟ مرغ کزان بحر خاست
(سبجانی ، ۱۳۸۱:۲۶۷)

و:

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود
آمد ندای آسمان تا مرغ جان پران شود
(همان : ۳۰۵)

و:

معاذالله که مرغ جان قفس را آهنین خواهد
مآذالله که سیمرغی درین تنگ آشیان باشد
(همان : ۳۲۱)

و:

زین فرقت و غریبی طبعم ملول شد

ای مرغ روح ، وقت نیامد که بر پری؟

(همان : ۱۵۲۴)

و:

بدن را قفس دان ، و جان مرغ پران
قفس حاضر آمد ، تو جانا کجایی؟
(همان : ۱۵۸۶)

فخرالدین عراقی در قصیده ای می گوید:

برون شو ز آشیان جان ، مکن منزل درین بستان

نگیرد در قفس آرام سیمرغ بیابانی

(خانی ، ۱۳۸۸:۲۸۹)

همام تبریزی نیز در بیتی جان را به سیمرغ مانند می کند و از اینکه در گلخن تن ، آشیان کند بر حذر می دارد و می گوید:

سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان

که او را هوای تربت آن سبز گلشن است

(عیوضی ، ۱۳۷۰: ۵۲)

کمال خجندی نیز در بیتی جان را مرغ حظیره قدسی می داند و می گوید:

جان نگذرد ز کوی تو که آن عندلیب غیب

مرغی است کش حظیره قدسی نشیمن است

(دولت آبادی ، ۱۳۷۵: ۷۰)

سیف فرغانی در قصیده ای جان را به سیمرغ و جسم را به قاف مانند کرده است:

از آن پیش که آهنگ رفتن کند

ز قاف جسد جان سیمرغ سار

(صفا ، ۱۳۶۴: ۵۷)

خواجهوی کرمانی طائر جان را تذرو بوستان کبریا دانسته است:

طائر جان که او تذرو بوستان کبریاست

در ریاض وحدتش مرغ خوش الحان یافتم

(سهیلی خوانساری ، ۱۳۶۹: ۷۳۱)

امیر خسرو در غزلی مرغ جان را به پرواز فرا می خواند:

باز آمد این باد صبا ، آورد بویی از چمن

ای مرغ جان ، بشکن قفس ، هم سوی او پرواز کن

(صلاح الدین ، ۱۳۸۷: ۶۹۲)

حافظ نیز دغدغه ی انسان دارد و از این که جان آدمی گرفتار تعلقات شده نگران است و در غزل های متعددی بدین موضوع اشاره کرده و جان را به شاهباز سدره نشین ، طایر گلشن قدس و ... تشبیه کرده است:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
 سروش عالم غییم چه مژده ها دادست
 که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
 تو را ز کنگره ی عرش می زنند صغیر
 ندانمت که درین دامگه چه افتادست
 (خطیب رهبر ، ۱۳۸۱: ۵۴)

و :

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
 که درین دامگه حادثه چون افتادم
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد درین دیر خراب آبادم
 (همان : ۴۲۸)

و :

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
 روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
 عیان نشد که چرا آمدم ، کجا رفتم
 دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم (همان : ۴۶۴)

و :

شه باز دست پادشهم این چه حالت است
 کز یاد برده اند هوای نشیمنم
 (همان : ۴۶۶)

و :

بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن
 حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
 (همان : ۶۲۰)

جامی می گوید:

روح مرغ سدره نشین است و تن قفس مرغ از قفس همیشه پریدن کند هوس
(رضی، ۱۳۴۱: ۱۱۳)

و :

مرغی به تنگنای قفس بود پای بست
دست قضا به لطف قفس را برو شکست
بگشاد بال صدق و صفا در صفای قدس

جولان کنان به کنگر قصر بقا نشست

نادان که جز مضیق قفس جا ندیده بود
در ماتمش به ناخن اندوه چهره خست
دانا که داشت آگهی از فسحت چمن
شکر خدای گفت که مرغ از قفس پرست
مرغ است جان پاک و قفس این طلسم خاک

این مرغ بس بلند و قفس نیک تنگ و پست

مرغ تو گر نه بسته پرست این قفس چرا
بر خویشتن نمی شکنی ای قفس پرست
جامی شکستن قفس آسان بود تو را
گر جلوه گاه مرغ بینی چنانکه هست
بیرون این قفس همه باغ است و نو بهار
مرغان صغیر زن که گذشت از حد انتظار
(همان : ۱۱۶)

شیخ بهایی در مثنوی نان و حلوا در تأویل حدیث « حب الوطن من الایمان » می گوید:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است که آن را نام نیست

تو در این اوطان غریبی ای پسر
خو به غربت کرده پی ، خاکت به سر
آن قدر در شهر تن ماندی اسیر

کان وطن یک باره رفتت از ضمیر

رو بتاب از جسم و جان را شاد کن
موطن اصلی خود را یاد کن ...
تا به چند ای شاه باز پر فتوح
باز مانی دور از اقلیم روح
حیف باشد از تو ای صاحب هنر

که اندرین ویرانه ریزی بال و پر

تا به کی ای هدهد شهر سبا
در غریبی مانده بالش بسته پا

جهد کن این بند از پا بازکن

بر فراز لا مکان پرواز کن

(شیخ بهایی ، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷)

حزین لاهیجی جان را به سیمرغ و تن را به دام عنکبوت مانند کرده است:

جان گشته به قید تن گرفتار ، حزین:

سیمرغ به دام عنکبوت است اسیر

(ترقی ، ۱۳۸۷: ۴۹۵)

صائب تبریزی نیز در موارد بی شماری جان را به شاه باز و طائر قدس و ... مانند کرده است:

روح هیهات است لنگر در تن خاکی کند

شاه باز لا مکانی با نشیمن دشمن است

(منصور ، ۱۳۷۸:۲۹۶)

و :

روح در جسم محال است بماند صائب

طایر قدس کجا با قفسی می سازد؟

(همان : ۸۲۸)

بیدل دهلوی نیز در این باره می فرماید:

مرغ لاهوتی چه محبوس طبایع مانده ای

شاه باز قدسی وبر جیفه ای مایل چرا

(مرادی ، ۱۳۸۷:۹۵)

فهرست منابع

- امیر خسرو ، خسرو بن محمد ، ۱۳۸۷ ، دیوان . به تصحیح اقبال صلاح الدین ، چاپ دوم ، تهران : موسسه انتشارات نگاه.
- بیدل دهلوی ، میرزا عبدالقادر ، ۱۳۸۷ ، کلیات . به کوشش فرید مرادی ، چاپ اول ، تهران : انتشارات زوار.
- پورنامداریان ، تقی ، ۱۳۷۵ ، رموز داستان های رمزی . چاپ چهارم ، تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جامی نورالدین ، ۱۳۴۱ ، دیوان . ویراسته ی هاشم رضی ، چاپ اول ، تهران : چاپ خانه پیروز.
- حافظ ، خواجه شمس الدین محمد ، ۱۳۸۱ ، دیوان . به کوشش خلیل خطیب رهبر ، چاپ سی و دوم ، تهران : صفی علیشاه.
- خجندی ، کمال الدین ، ۱۳۷۵ ، دیوان . تصحیح عزیز دولت آبادی ، چاپ اول ، تهران : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خواجهوی کرمانی ، کمال الدین ، ۱۳۶۹ ، دیوان . به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری ، چاپ دوم ، تهران : نشر پازنگ.

- سهروردی ، شهاب الدین ، ۱۳۷۸ ، عقل سرخ ، چاپ پنجم ، تهران : انتشارات مولی .
- _____ ، ۱۳۷۴ ، فی حاله الطفولیه . چاپ اول ، تهران : انتشارات مولی .
- شیخ بهایی ، محمد بن حسین ، ۱۳۸۸ ، دیوان . چاپ چهارم ، تهران : انتشارات زرین .
- صائب تبریزی ، میرزا محمدعلی ، ۱۳۷۸ ، دیوان . به اهتمام جهانگیر منصور ، چاپ دوم ، تهران : انتشارات سیمای دانش .
- عراقی ، ابراهیم بن بزرگ مهر ، ۱۳۸۸ ، دیوان ، چاپ هفتم ، تهران : موسسه انتشارات نگاه .
- عطار ، شیخ فریدالدین ، ۱۳۸۷ ، الهی نامه . به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی ، چاپ اول ، تهران : انتشارات سخن .
- _____ ، ۱۳۷۶ ، دیوان . به تنظیم جهانگیر منصور ، چاپ دوم ، تهران : نشر نخستین .
- _____ ، ۱۳۸۶ ، مصیبت نامه . به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی ، چاپ اول ، تهران : انتشارات سخن .
- علاءتبریزی ، همام الدین ، ۱۳۷۰ ، دیوان . به تصحیح رشید عیوضی ، چاپ دوم ، تهران : نشر صدوق .
- فرغانی ، سیف الدین ، ۱۳۶۴ ، دیوان . به تصحیح ذبیح الله صفا ، چاپ دوم ، تهران : انتشارات فردوس .
- فروزانفر ، بدیع الزمان ، ۱۳۷۵ ، شرح مثنوی شریف . چاپ هفتم ، تهران : انتشارات زوار .
- لاهیجی ، حزین ، ۱۳۸۷ ، دیوان . به تصحیح بیژن ترقی ، چاپ اول ، تهران : انتشارات سنایی .
- مولوی ، جلال الدین محمد ، ۱۳۸۱ . کلیات شمس تبریزی . به کوشش توفیق سبحانی ، چاپ اول ، تهران : نشر قطره .